

## مارکسِ ترییر



در مراسم دویستمین تولد مارکس در ترییر، در نمایشی با حضور مخالفان، موافقان، تماشاچیان کنجکاو و رسانه‌های رنگارنگ، مجسمه‌ای از مارکس با کنار زدن پرده سرخی نمایان شد که ناگهان بیننده را با پیکر غول‌آسایی تقریباً سه برابر اندازه خود روبرو کرد. ابعادی که در اروپای معاصر برای تجلیل از یک شخصیت، نادر است.

مجسمه مونومنتال برنزی مارکس اثر وو وی‌شان

(Wu Weishan)

هنرمند دولتی چینی، هدیه‌ی جمهوری خلق چین به شهر زادگاه مارکس ترییر است که در پنجم ماه می در میدان سیمون اشتیفت

(Simeonstiftplatz)

این شهر طی مراسمی افتتاح شد. مجسمه ۴،۷ متری با وزن ۲۳۰۰ کیلو، روی برجستگی پله‌ای پنج ضلعی قرار داده شده است که اوجش زیر پای هیکل است. با ۳ پله از هر ضلع می‌توان بالا رفت و به مجسمه نزدیک شد. ارتفاع پله‌های ساخته شده از سنگ آتشفشانی، «بازالت» یکسان نیست و به طرف بالا از ارتفاع هر پله کاسته می‌شود که ارتفاع مجسمه را با پایه به ۵،۵ متر می‌رساند. در آغاز از سوی هنرمند ارتفاع مجسمه با پایه، ۶ متر ۳۰ در نظر گرفته شده بود. بعد در چانه زنی با مقامات شهرداری اندازه مجسمه با پایه به ۵،۵۰ متر کاهش یافت که اعلام شد مطابق ماه و روز تولد مارکس در تاریخ میلادی، پنجم ماه می است. (با این حساب اگر مارکس متولد ژانویه می‌بود بایستی مجسمه کوتوله و یا اگر متولد دسامبر بود بایستی اندازه ساختمانی پنج طبقه می‌بود. شد!).

بعد از پرده‌برداری، هم موقعیت و هم جهت در نظر گرفته شده برای مارکس ترییر مشخص گردید. در گذاشتن موقعیت مجسمه دقت شده است. پشت مجسمه به شرق و روی او، امتداد نگاه و سوی حرکتش به غرب است! -

وی‌شان مارکس را در میان سالی، با کت یا پالتو یقه بزرگ ساده و بلندی، شاید رایج برای عصر او، حجم داده است. پیکر محوری عمودی و حالتی بی مقاومت دارد. هیكل مجسمه خشک، شق و رق است و به همان نسبت سینه به جلو دارد. با در نظر گرفتن این نسبت‌ها، مردی قد بلند و قیفاق، با هیكل ایده آل و متناسب برای یک مانکن می تواند باشد. نیم تنه ی بالا منجمد و بسته در خود است. بازوها هیچ حرکتی ندارند. بیننده، شاهد مجسمه ای با بازوها و دستان چسبیده به تن است که هیچ توانایی‌ای ندارند. دست راست به طرف بالاست، درحالتی که یقه‌ی کتتش را گرفته است. این حالت دست، بدون کاربرد و فقط برای پُر استفاده شده است. دست چپ به طرف پایین آویزان است و کتابی را گرفته یا حمل می کند. از نظر ابعاد، دست روی سینه نسبت به هیكل، ظریف و کوچک به نظر می‌آید. موقعیت سر در امتداد نیم تنه‌ی بالا، خشک و بدون کوچک ترین تمایلی به چپ، راست، بالا و یا پایین است که بر جمود نیم تنه‌ی بالا می افزاید. سر رو به جلو، نگاهی کم در ارتفاع سر به موازات زمین دارد. چشم‌های کوچک و تنگ در برجستگی اغراق‌آمیز ابروها با گودی بیش‌تری فرو رفته اند که بی فروغی شان را تشدید می‌کنند. به جای صورت پهن و چشمان نافذی که از مارکس در عکس‌هایش به یاد داریم، در اینجا با صورتی استخوانی نسبتاً ظریف و کوچک با بیانی بی روح مواجهیم. دماغ نازک و کشیده، متناسب با صورت ظریف این مجسمه، مارکس را بیگانه می‌کند. چهره مارکس، ظریف تر نسبت به نمونه های قبلی، پرداخت شده است. در کل، ترکیب این چهره نشان از متفکری با نگاهی نافذ ندارد. ترکیب صورت بی تفاوت است و فقط ابروها و چشمان تنگ کمی به صورت کاراکنر می‌بخشد. این نگاه نمی تواند نگاه مارکس باشد. وزن مجسمه به طور مساوی روی پاهایی ظریف، به فاصله ی یک قدم تقسیم شده است. تقلید قدم برداشتن در حرکتی گنگ دیده می شود. نیم تنه پایین سعی در القای حرکتی به جلو دارد. باد، سمت راست کت بلند را انحنا داده است که بین خطوط عمودی - هم چون محور عمودی بدن، پاها و بازوی سمت راست - حرکت در نیم تنه پایین را نمایان می‌کند. این خط منحنی، از دامن سمت راست کت به موازات بازوی راست آغاز و با کش و قوسی ملایم در یقه برجسته سمت چپ کت خاتمه می‌یابد. حرکت باد در سمت راست کت و تقسیم سنگینی روی دو پا، ضمن انعطافی که به ساختار خشک مجسمه می دهد، آن را کمی شناور و سبک می نمایاند. کل قامت با توجه به موقعیت دست راست حالتی نمایشی دارد. حالت ایستاده و یا قدم زدن از چهارسوی زاویه دید این مجسمه، یکسان نیست. مجسمه از رو به رو در حال قدم به جلو و از پهلو ایستاده به نظر می‌آید. کل قامت با توجه به موقعیت دست راست روی سینه حالتی نمایشی و مغرور دارد..

وی‌شان تلاش کرده از زبان اکسپرسیو در مجسمه تمام قد استفاده کند. سطح مجسمه جنسیت گل را در قالب برنز حفظ کرده است. خطوط کناری یا به عبارت دیگر، مرزهای حجم و فضا در کل آرام هستند، هر چند که سطح ناآرام به نظر می‌رسد..

از روبرو خطوط منحنی کت نگاه بیننده را از پایین به بالا هدایت می کند و به سر می رساند. بیننده در مقایسه نسبت اندازه خود اگر احساس کوچکی نکند، حتما مجسمه را عظیم می‌بیند که به او بی اعتناست. پله ها، علاوه بر اندازه بزرگ مجسمه، تاکید دیگری بر هم سطح نبودن آن با بیننده است..

کل پیکر در آرامش قرار دارد. روبروی مجسمه، باز و میدانی با سنگفرش است. سمت راست مجسمه با فاصله چند متری به پشت ساختمان آجری قدیمی محدود می‌شود که به فضای مجسمه رنگ و بوی تاریخی می‌دهد. مکان مجسمه در مرکز میدان نیست و آن را در خارج از مرکز میدان قرار داده اند و با وجود بزرگی پیکر، حاشیه ای و ایزوله به نظر می‌آید..

مجسمه شخصیت‌ها، یک نوع تفسیر خالق از سوژه است. اگر اثر سفارشی باشد مجسمه ساز ناگزیر به اجرای خواسته های سفارش دهنده است. مجسمه از اشخاص، همیشه حجمی است که تلاش در بیان سویه ها و یا خصوصیات موضوع دارد. به علت سکون فیزیکی کار و محدودیت های دیگر، طبیعتاً هنرمند در کنار شکل موضوع، از طریق پُر و حرکت، یا نگاه و سمبل هایی، و یا قرار دادن اثر در مکانی مشخص، در استفاده از ماتریال، در ترکیب بندی، در بازی نور و سایه و... در تلاش است به معنا و محتوای کار بی‌افزاید. -

خالق مجسمه اینجا از کتاب استفاده کرده است. وی‌شان دست چپ مجسمه کتاب داده است که آویزان به تن چسبیده است. کتاب رابطه ای با حالت کلی مجسمه ندارد. کتاب می‌تواند رابطه مارکس را با مطالعه، تالیف، تفکر یا آگاهی برساند. هرچند که این سمبل برای شخصیت معروفی

مانند مارکس که تالیفاتش بیشتر از کتب مقدس چاپ شده است، زائد به نظر می آید. ویشان دماغ مارکس را نازک برجسته و کمی تیز فرم داده است. این مطابقتی با دماغ مارکس که درعکس های او می شناسیم ندارد. این فرم مطمئناً نتیجه عدم تسلط استاد به حرفه اش نیست. گویا در چین، دماغ کشیده سمبل زیبایی، کمال، شور، شوق، شادی و هیجان است و شاید بدین علت ویشان با استفاده از این سمبل دماغ مارکس را شکل داده است..

ساله چینی است. سیمت ها و عنوان های او عبارتند از: 56 استاد توانا، وو وی شان مجسمه ساز کوراتور موزه ملی چین، معاون رئیس انجمن هنرمندان چین، پوزیدنت آکادمی مجسمه سازی چین، و مدیر آکادمی هنرهای زیبای نانجینگ. او همیشه از امکانات و پشتیبانی دولت بهره مند بوده است. اینها همه نشان دهنده نزدیکی او به مرکز به قدرت حاکم است. طبیعتاً سپردن ساخت چنین اثری که از سوی چینی ها مانند سمبل دوستی دو کشور آلمان و چین پنداشته شده است، در مرکز قدرت تصمیم گیری می شود. -

می توان گفت که این تفسیر مارکس در تری یر محصول نگاه زیباشناسی "حزب کمونیست" چین فرهنگ آن کشور است. مجسمه بیننده را به یاد مجسمه های رهبران "بلوک سوسیالیستی" می اندازد که گاهی با کت باز بلندی دست خود را بالا نگه داشته اند. هنر مورد نظر بایستی آکادمیک، ایده آل، ساده و زمینی باشد. در این کشورها سبک موسوم به رئالیسم سوسیالیستی به عنوان تنها سبک مشروع اعلام می شد که در آن بهای مخصوصی به نقش هنرهای تجسمی داده و وظیفه کاربردی آن در نشان دادن معیارهای نگاه قدرت حاکم تکلیف می گردید. این وظایف قبل از همه شامل بخش‌هایی است که انسان به عنوان واحدی نشانه شناسانه در مرکز توجه است. لذا در این کشورها تنها یک مسیر هنری صاحب مشروعیت و قابل حمایت از سوی دولت بود که در تکمیل مشروعیت نظم اجتماعی مورد خواست دولت از طریق هنر عمل کند. تصویر انسان، انعکاس تصور قدرت از انسان کامل است که در جامعه در تصاویر رسمی نشان داده می شود. در این روند، زبان زیباشناسی مورد توجه دولت نیز شکل گرفته و دقیق می شود. در این مسیر تکنیک کار، سوژه، پرسپکتیو، ترکیب بندی و سبک ها به خدمت بیان پیام تکلیف شده استفاده می شوند..

در پیکره های مانده از اروپای قدیم (آنتیک) ما شاهد پیکره های انسان هایی هستیم که در فرم حد کمال رسیده اند. این کمال، شفافیت و زیبایی موجود در آنتیک در قالب بدن های قوی در تصویرها تبلیغی کشورهای اردوگاهی دنبال شد. بدن انسان در صحنه های گوناگون ابزاری جهت نشان دادن الگو برای انسان در زندگی نوین گردید. هیکل های قوی مردان و زنان را بارها دیده ایم که نشان دهنده ی قدرت، سلامتی و توانایی یک ورزشکار هستند. قاطعیت، غرور و صلابت بدن، انعطاف ناپذیری و دینامیک با تمام وجود، پُزهای تصویر شده را فرا گرفته است. در این مجسمه ها و تصاویر، بدنی به نمایش در نمی آید که نسبت های کامل بدن و صورت را نشان ندهد. مردم در فرمهای یکسان، یک شکل می شوند، اگر فردی هم از مردم متمایز یا تنها تصویر گردد، آن فرد الگوی مورد آرزوست. تنها رهبران با فردیت شان امتیاز یکسان نبودن را دارند. ولی با این وجود، رهبران و شخصیت ها نیز از اندازه های ایده آل در تصویر سازی ها بر حذر نمی مانند. تصاویر و پیکر رهبران باید قهرمانانه و حماسی یا در صحنه هایی با پُزهای رومانیک - ایده آل شده - جدی یا خوشحال به نظر آیند. مجسمه مارکس چینی تری یر هم از این سنت و با هنرمندی آشنا به این سنت شکل گرفته است. قد بلند و هیکل متناسب، نگاه جدی، خطوط ساده که همه ی نگاه را متوجه سر می کند، اتفاقی نیست. این مارکس چینی باید غول آسا و مافوق انسان باشد، از جنس دیگری جلوه کند و عوام نباشد. برای رسیدن به مرتبه او باید از پله بالا رفت. آنجا در کنارش نیز بیننده خود را تنها تر و باز کوچک تر می بیند. بیننده نگاه مارکس را نمی تواند دنبال کند چون در "قامت" او نیست. مارکس تری یر، مارکسی ممتاز، مغرور، بسته، با چشمانی تنگ و خشک، صورتی اخمو و بی تفاوت، بی اعتنا به محیط را نشان می دهد. نیم تنه ی جامد بالا، تصویر از فردی جزم گرا منتقل می کند که با قدرت تحرک نیم تنه پایین، به طور مکانیکی به پیش رانده می شود. هر چه بیشتر به مجسمه دقت می کنی بیشتر از مارکسی که در ذهن داری دور می شوی..

در اغلب آثار وی شان هویت جغرافیایی او دیده می شود. آثار او گاهی بیننده را به یاد نقاشی های آبرنگ چینی می اندازد که حجم گرفته اند. او در خلق هیکل های سفارشی از اصول رسمی عدول نمیکند. در تولید این اثر نیز نباید از فرم ها و بیان زیباشناسی حزبی- دولتی در چین غافل شد. معاون وزیر چینی در پرده برداری مجسمه می گوید که با این مجسمه جذابیت و بزرگی مارکس بیان شده است. این جمله شاید نشانه ای است برای درک آنها برای بیان کیفیت. کمیت وسیله بیان

کیفیت شده، یعنی آن‌ها کیفیت را با کمیت اعلام می‌کنند. در چین جنون کارها با ابعاد بزرگ به راحتی قابل یافت است. شاید این جا از بزرگی مجسمه مارکس رمز گشایی می‌شود. کیفیت متر بوده است. برخلاف اروپا، شاید در چین برای نشان دادن معنویت بزرگ، 5،5 مارکس برایشان اغلب از کمیت، هم چون از حجم‌های بسیار بزرگ، استفاده می‌کنند. ما مجسمه‌های غول پیکر مائو را می‌شناسیم..

هنرمند در آثاری همانند مجسمه مورد توجه، اتفاقی کار نمی‌کند بارها مدلی می‌سازد. نظم و هارمونی و... را پیاده می‌کند. اجزا و ترکیب بندی و... حامل پیام و یا مکمل حامل پیام می‌کند. برخی از پیام‌ها را با تحقیقات نشانه‌شناسانه و مقایسه‌ای می‌توان دریافت. برخی دیگر ناگزیر جزو تشکیل دهنده نگاه و سبک خالق اثر است. کانتکس زمانی، مکان قرار اثر، و رابطه موضوع با هر دو به تفسیر آن می‌افزاید. سوژه سیاسی مانند مارکس در هر کانتکسی تفسیر سیاسی به خود می‌گیرد. گفتمان‌های عصر نیز بی‌تأثیر از روی تفسیر هنری نمی‌گذرند. این نیز ممکن است که نیت هنرمند می‌تواند خوانده نشود و چون رمزی در دل اثر بماند و میدان را به تفسیر محول کند..

همان گونه که قبلاً ذکر شد مجسمه روی سکویی است که بلندترین سطحش در جهت حرکت مجسمه است. این جهت به سوی غرب است. اینجا می‌توان با موضع چپ تفسیر حرکت به سوی غرب جهت تسخیر را فرض کرد و از موضع دیگر برگشت به غرب و پشت به شرق را تفسیر کرد. نمونه‌های دیگر، دست چپ کتاب را پاسیو و آویزان در دست دارد. دست راست فعال در پز دخالت دارد. پای چپ در پیش و پای راست در پس است. مجسمه را نیز می‌توان از روبرو عمودی در دو بخش تقسیم و تفسیر کرد. سمت چپ مجسمه جامد و بی‌حرکت (!) و سمت راست آن حرکت دارد و با انرژی است! هنرمند در اجزا دقت می‌کند. به خصوص در مجسمه‌هایی با این ابعاد هیچ بخش از اثر اتفاقی نمی‌تواند باشد..

مجسمه‌هایی که ما از مارکس دیده ایم همه تلاش کرده‌اند مرد مسن متفکری را نشان دهند که با چشمانی درشت و دقیق، جای دوری را نگاه می‌کند. مجسمه‌هایی طبیعتاً بسته به توانایی و خواسته‌ی هنرمندش شاید به زوایای دیگری از مارکس، فلسفه او یا خصوصیات و غیره پرداخته‌اند. ولی تفاوتی که نمونه‌های قبلی مارکس اینجا با مارکس چینی مشخص می‌شود همان فشردن مارکس در اندازه‌های و نرم‌های زیباشناسی دولتی چینی است..

سالگی تری‌یر را ترک کرد و دیگر برای زندگی آنجا باز ۱۷ مارکس برای تحصیل در دانشگاه در نگشت. اکنون از زمانی که تعداد توریست‌ها به شهر برای دیدن زادگاه مارکس می‌آیند افزایش یافته، چند سالی است تری‌یر به یاد "پسرش" افتاده است. (سالانه فقط از چین حدود صد و پنجاه ( ۲۰۱۵ هزار توریست به این شهر جهت دیدن خانه مارکس مراجعه می‌کنند) از زمانی که چین (پیشنهاد مجسمه‌ای به عنوان هدیه به زادگاه مارکس را داد، شهرداری پتانسیل جذب توریست و مین سالروز ۲۰۰ "زائران" را برای شهر درک کرد و با برنامه ریزی و کانسپ‌های سودآور، خود را برای تولد مارکس آماده کرد. برای شهرداری، مجسمه مارکس و خانه مارکس تنها از زاویه شهرت شهر و وارد شدن پول اهمیت پیدا می‌کند..

ذکر شد که مجسمه برنزی مارکس هدیه چینی‌ها به شهر تری‌یر است. شهردار شهر در مصاحبه‌ای گفت که تمام پروسه ساخت با کنترل او و تیم‌اش همراه بوده و جلوی هر اتفاق یا سورپرایز ممکن‌ی گرفته شده است. به نظر نگارنده دست اندرکاران شهرداری، زبان زیباشناسانه توتالیتری را می‌شناسند. مجسمه‌ای از مارکس که جمود و جزم‌گرایی و کلیشه‌های شکست خورده هنر دولتی در اروپای شرقی را یادآوری کند بهتر از مارکسی است که بیان تفکر، اومانیزم و عشق او به زحمتکش‌ان باشد. هدف در تری‌یر همان بلایی است که سر چه گوارا آوردند. مارکس باید تبدیل به میکی ماوس و تری‌یر بایست دیسنی لند مارکس گردد. مارکس به جای آگاهی باید چهره‌اش را روی جا کلیدی، دستمال، لیوان، شورت و جوراب و... در اختیار بگذارد..

از سوی برگزارکنندگان شگفت‌آور نیست که این هیکل چینی، در تبلیغ نگاه مارکس انقلابی نباشد. صرفاً حجم بزرگ مرده‌ای بی‌خاصیت خلق شده است. صورتی بی‌بیان، هیکلی بازار پسند، که بی‌خیال در باد ایستاده یا قدم می‌زند. از آن مارکس فکور، استوار و آینده‌نگر اثری نیست. -

باید توجه داشت نظامی که بر پایه و اساس بهره‌کشی سازماندهی شده است چه تصویری از معروف‌ترین مخالفش می‌خواهد نشان بدهد. این مجسمه در حالی که قصدش بازاریابی و جلب توریست برای تری‌یر است، اما در عین حال شاید به نوعی تبلیغات منفی برای مارکس است. آن‌ها

فکر می کنند که بر مارکس پیروز شده اند. دیگر باکی از این فیلسوف محبوب ندارند! او را چنان که می خواهند، مرده و اخته برپا می کنند. و با مجسمه مونومنتالی، مرگ مارکس انقلابی و تولد مارکس بی خطر را جشن می گیرند..

متن را با بخشی از متنی که "سایت نقد" به مناسبت دویستمین سالگرد زادروز مارکس منتشر کرده است به پایان می برم:-

بی‌همتاست، اما نه همچون تندبسی فرهمند، نه همچون پیام‌آور بهشتی دروغین، نه حتی همچون انسانی سراسر وارسته بی‌هیچ کاستی و خطا و آژنگی و نه هرگز همچون دارنده‌ی اندیشه‌ای سراسر یکدست و بی‌دغدغه و تردید و تناقض. او انسانی واقعی است با همه‌ی پیروزی‌ها و شکست‌ها، با همه‌ی رنج‌ها و خوشی‌ها، همراه با عشق و کین و بزرگی و بخل، مانند همه‌ی آدمیزادگانِ دیگر. نه؛ مارکس بی‌همتاست همچون نقطه عطفی در تاریخ زندگی و اندیشه‌ی بشری؛ بی‌همتاست همچون مرزی که تاریخ را به پیش و پس از خود تقسیم می‌کند؛ بی‌همتاست همچون نقطه‌ی بی‌بازگشتِ نقد. بی‌همتاست از آن رو که بهشتی دروغین را وعده نمی‌دهد، بلکه راز بهشت‌های دروغینی را فاش می‌کند که خود را پایان تاریخ می‌نامند؛ مارکس بی‌همتاست، هم برای دوستان و هم دشمنانش؛ اگر دوستانش از این بی‌همتایی آگاه نباشند، دشمنانش همیشه از آن آگاه بوده‌اند و هستند؛ در ژرف‌ترین تاریک‌خانه‌ی هراس‌شان از توانِ روشنگرانه و ستیزه‌جویانه‌ی نقد..

۲۰۱۸ می ۱۲-

منوچهر